**اصول، جلسه 93: 14/1/1400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث در مورد تحلیل حقیقت احکام وضعیه بود، مرحوم آخوند احکام وضعیه را بر سه قسم کرده بودند. قسم اوّلش را، که در مورد سببیت برای تکلیف و شرطیت و مانعیت و رافعیت برای تکلیف دانسته بودند، این را فرموده بودند که یک امر واقعی تکوینی است، نه یک امر تشریعی و نه منتزع از امر تشریعی است. خب در موردش صحبت شد که نه، ما در واقع یک سببیتی داریم که از نحوة تشریع و نحوة جعل شارع انتزاع می‌شود. اینجا آقای حائری یک اشکالی طرح فرموده بودند که این سببیت چجوری می‌تواند از جعل انتزاع شده باشد، در حالی که جعل یک امر اعتباری است، و این سببیت یک امر حقیقی هست و واقعی. خب ایشان به گونه‌ای خواستند این را پاسخ بدهند. من به پاسخ ایشان فعلا نمی‌خواهم بپردازم، ولی اشاره به این نکته بکنم که به نظر می‌رسد اصل این شبهه و اصل این اشکال ناشی از، یعنی جوهر اصلی اشکال از دشواری تحلیل حقیقت مرحلة مجعول هست. یعنی اصل این‌که ما در مقام مرحلة جعل یک مرحله‌ای به نام مجعول داریم، این را چجوری تحلیل بکنیم؟ به تعبیر دیگر، وقتی مثلاً شارع مقدس می‌گوید که من استطاع وجب علیه الحج، این جعل را که شارع انجام می‌دهد، چه استطاعت تحقق پیدا بکند، چه استحقاق تحقق پیدا نند، یک جعل کلی محقق می‌شود. ولی بعد از این‌که استطاعت خارجی پیدا می‌کند، این جعل وارد مرحله‌ای می شود که ازش به مرحلة مجعول، مرحلة فعلیت و امثال اینها یاد می‌شود. این مرحلة فعلیت چی است؟ حقیتش چی است؟ در واقع آن مشکله، تحلیل این حقیقت این مرحله است. و اشکالات از اینجا ناشی می‌شود که چطور می‌شود که یک استطاعت، تأثیرگذار می‌وشد برای تحقق این مرحلة فعلیت و امثال اینها. این را باید آنجا حل کرد. یعنی اگر آن مشکله، مرحله‌ای به نام فعلیت را حل کردیم، هر جور آن مشکل را حل کردیم، این که سببیت چگونه انتزاع می‌شود از جعل، به وسیلة آن هم حل می‌شود. آقای حائری همینجا یک نکته‌ای را اشاره می‌کنند، هم این‌که ما به هر حال علی نحو الاجمال می‌دانیم یک مرحله‌ای بین جعل و مرحلة تنجز وجود دارد، اما حالا حقیقت این مرحله چی است؟ آن را کار نداریم، ولی علی نحو الاجمال، وقتی به این مرحله ایمان داریم، این مرحله‌ای هست که با تحقق موضوع فعلیت پیدا می‌کند، حالا اسمش را بگذاریم مجعول، فعلیت حکم، طرفیت موضوع برای حکم، اینکه مستطیع طرف حکم بشود، حکم تعلق می‌گیرد به مستطیع، امثال اینها، هر چی از این تعبیرات را بخواهیم بکنیم، به هر حال یک مرحله‌ای وجود دارد. و این سببیت هم رنگ این مرحله را به خودش می‌گیرد، یعنی بستگی دارد که ما آن معلول را، مسبّب را یک امر حقیقی بدانیم، یا یک امر وهمی خیالی بدانیم، چی بدانیم، امثال اینها، این سببیت هم به رنگ آن مرحله که مسبب ما هست متلون می‌شود و به آن رنگ در می‌آید. احیاناً ممکن است حقیقی تلقی کنیم. آن سببیت را یک نوع سببیت وهمی خیالی عرفی بدانیم و به این شکل. این است که من تصور می‌کنم دیگر این تحلیلی که ما از نحوة مرحلة مجعول، مرحلة فعلیت انجام می‌دهیم، این تحلیل دیگر کافی هست برای این‌که آن سببیت را تبیین کند که این سببیت چگونه تحقق پیدا می‌کند. دیگر نیازی به ادامة آن بحث‌هایی که آقای حائری اینجا مطرح فرمودند نیست. خود ما عرض می‌کردیم که در واقع آن مرحلة مجعول یک عنوان انتزاعی هست که از جعل انتزاع می‌شود، عنوان حقیقی هست و عنوان وهمی خیالی. ولی عنوان حقیقی انتزاعی، نه متأثر. این را توضیح می‌دادیم که احیاناً در اموری که به اعتبار هم ربطی ندارد، این عنوان‌ها وجود دارد. مثال می‌زدیم بحث متصوَّر بودن را، و می‌گفتیم که وقتی تصوّر را اگر ما معنا کردیم به معنای حضور صورت شیء در نزد عقل، متصوَّر ما آن وجود خارجی است. آن وجود خارجی چیزی هست که صورتش در ذهن ما تحقق پیدا می‌کند و متصور بالذات اصلاً آن وجود خارجی است. آن چیزی که در ذهن ما هست آن متصوَّر نیست. چون متصور را معنا کردیم، چیزی که صورتش در ذهن می‌آید. چیزی که صورتش در ذهن می‌آید آن وجود خارجی است. و اگر آن متصور ما مربوط به یک زمان آینده باشد، ما بهشت را تصور می‌کنیم، آمدن آن زمان آینده دخالت دارد در این‌که آن بهشت به متصوَّر بودن من متصف بشود. البته این اتصاف یک وصف اصیلی بیشتر از همان جعل من، یعنی تصور من نیست، ولی به هر حال یک وجود انتزاعی هست که از همان جعل برای آن شیء خارجی انتزاع می‌شود. به تبع یک سری امور ذهنیه برای آن امر خارجی یک سری اوصافی عقل انتزاع می‌کند و همین اموری که برای آن انتزاع می‌شود، ممکن است منشاء آثار باشد. امور اعتباری فرقش با تصور ؟؟؟ ۸:۴۷ این هست که امور اعتباری قانونی و تشریعی، فرقش این است که آن وصف انتزاعی موضوع اثر هست. ملکیت، زوجیت، آنها مسبّشان شیء خارجی هست، مملوک شیء خارجی است، مالک شیء خارجی است، زوج شیء خارجی است و فرد خارجی است. و کسی که وجوب به گردنش آمده است، فرد خارجی است، مستطیع بوجوده الخارجی متصف می‌شود، کسی که وجوب بهش تعلق گرفته مأمور می‌شود. مأمور آن شیء خارجی هست که امر که یک امری است در افق ذهن، به آن تعلق می‌گیرد و این مانعی ندارد، توضیحاتش را قبلاً ما مفصل دادیم.

به نظر می‌رسد که اینجا یک دشواری جدید و مشکل جدیدی که نیازمند به یک راه حل جدید داشته باشد نیست، این همان دشواری رابطة جعل و فعلیت است که انصافاً هم مطلب دشواری است، اینجوری نیست که مطلب ساده‌ای باشد و اصل اشکالاتی که اینجا در این بحث هست همه در مورد بازگشت به تحلیل حقیقت این مرحله است و گویا مرحوم آخوند، مرحوم آقاضیا که اینجا اشکال کردند، این مرحلة مجعول را درست در ذهنشان تصویر نکردند و اگر این مرحله درست تصویر بشود و سببیتی برای این مرحله ما تصویر بکنیم آن سببیت انتزاع می‌شود از نحوة جعل. همچنان که سببیت برای مأمور به هم انتزاع می‌شود، از مرحلة جعل چنانچه خواهد آمد.

خب این چکیدۀ بحث‌هایی که در مورد آن قسم اوّلی که مرحوم آخوند مطرح فرمودند می‌شود مطرح کرد. یعنی خلاصة کلام این‌که ما یک سببیتی برای مرحلة مجعول داریم که این سببیت برای مرحلة مجعول مورد کلام هست. یعنی ما مرادمان از سببیتی که به عنوان حکم وضعی مطرح می‌کنیم، این سببیت هست. مرحوم آخوند چیز دیگری را به عنوان سببیت گرفته، محط کلام ما با محط کلام مرحوم آخوند متفاوت بوده و منشاء اشتباه همین شده که نسبت به دو چیز بحث انجام گرفته. در حالی که ما یک سببیتی برای مرحلة مجعول داریم که این سببیت انتزاع می‌شود از کیفیت جعل و نحوة جعل. این چکیدة این بحث.

خب در ادامه بحث دیگری را آقای حائری دنبال می‌کنند. آن بحث در مورد تحلیل حقیقت احکام وضعی مثل مستقل، احکام وضعی که جعل مستقل دارند، مثل ملکیت و زوجیت و اینها موضوع احکام شرعیه هستند. آقای حائری می‌فرمایند این‌که ما می‌گوییم که اینها مجعول هستند نه این‌که مرادمان این هست که امکان ندارد که اینها منتزع از حکم تکلیفی باشند. بله امکان دارد اینها منتزع از حکم تکلیفی باشند، به این نحو که شارع مقدس اباحة تصرف، اباحة اکل، صحت بیع، حرمت تصرف غیر، از اینها ملکیت را انتزاع کرده باشد. و همچنین در مورد زوجیت یک سری احکام معینه‌ای داریم، مثل جواز وطی، وجوب قسمت، وجوب نفقه و اینجور احکام، از این احکام شارع زوجیت را انتزاع کرده باشد. این امکان دارد، ولی ظاهر ادله این هست که نه، خود اینها، خود زوجیت و ملکیت انتزاع شدند و موضوع برای آن احکام قرار گرفته‌اند. نه این‌که این زوجیت و ملکیت از آن احکام انتزاع شده باشند.

اینجا در واقع اصل استدلالی که اینجا مطرح هست این استدلال، دلیل این استدلال این هست که می‌فرماید که مستفاد از ادلة شرعیه همین هست که ملکیت و زوجیت و اینگونه امور، امور احکام اصیل هستند. چطور؟ به دلیل این‌که اوّلاً ارتکاز عقلایی این هست، در این‌که ملکیت و زوجیت را یک امر اصیل می‌دانند. عقلا در تشریعات عقلایی‌شان اینها را یک احکام مجعوله‌ای می‌دانند، به جعل عقلایی و طبیعتاً ادلة شرعی هم انصراف پیدا می‌کند به همان نحوة جعلی که عقلا دارند. و ایشان می‌فرمایند علاوه بر این‌که ارتکاز متشرعی هم همین هست و اصلاً متشرعه اینها را به عنوان یک مجعولات مستقل می‌بینند. بله، محققین و مدققین بعداً که تدقیق کردند و ذهنشان با این تدقیقات عادت کرده، و این باعث شده که از آن فهم متشرعة عام فاصله بگیرند و. البته آقای حائری این نکته را اشاره می‌فرمایند که این فهم متشرعی و ارتکاز متشرعی بعید نیست ناشی از ارتکاز عقلایی باشد. و ارزش و قیمتش به یک قیمت مستقلی نباشد، ولی به هر حال ما در بحث خودش گفتیم که ارتکاز متشرعی ولو آن ارتکاز متشرعی که ناشی از ارتکاز عقلایی باشد با ارتکاز متشرعی بحط ۱۷:۰۹ فرق دارد و اینها متفاوت هست و به هر حال علی ای تقدیر این ارتکاز متشرعی ولو ناشی از ارتکاز عقلا باشد برای اثبات این‌که ملکیت و زوجیت، اینها اعتبارات مستقلی هستند، احکام شرعیة خاصی هستند، اینها چیزهای خوبی هستند، استدلالات خوبی هستند، مرحوم آقای خویی یک استدلال دیگری هم ضمیمه می‌کنیم، می‌گوید ظاهر ادله این هست که ملکیت و زوجیت اینها موضوع احکام هستند. مثلاً لا یحل ما لامرأٍ الا بطیب نفسه. اینها در رتبة سابق از حکم شرعی که حرمت تصرف هست ملکیت را تصور کرده. می‌گوید یک شیءای که ملک هست، این ملک غیر را شما نمی‌توانید درش تصرف کنید، مگر این‌که مالک طیب نفس داشته باشد. یا الناس مسلطون علی اموالهم امثال اینها، مالیت را در رتبة متأخر بر جواز تصرف و مسلط بودن اخذ کرده. «**نِساؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنّى شِئْتُمْ**» اینها نساء بودن و زوجه بودن را در رتبة متقدم بر احکام جواز مباشرت و امثال اینها اخذ کرده.

امثال اینها خب ظاهرش این مطلب هست. آقای خویی یک بیان دیگری را هم اینجا ذکر کرده که آقای حائری این بیان را به عنوان مؤید ذکر می‌کنند. آن بیان این است که رابطة بین حکم تکلیفی و رابطة بین حکم وضعی عموم و خصوص من وجه هست. و اینجور نیست که در جایی که حکم وضعی وجود داشته باشد، حتماً باید حکم تکلیفی وجود داشته باشد. خب این مطلب، مطلبی هست که مرحوم شیخ انصاری که قائل هست که این احکام وضعیه از حکم تکلیفی انتزاع می‌شود، به این نکته اصلاً توجه دارد خیلی این استدلال مرحوم آقای خویی استدلال غریبی است، یعنی بدون توجه به کلام مرحوم شیخ و این استدلال را فرموده. مرحوم شیخ در همین جا بیان می‌کند که بعضی‌ها که تخیل کردند که حکم وضعی، هیچ کس نمی‌گوید حکم وضعی از حکم تکلیفی که در همان زمان حکم وضعی به همان شخصی که حکم وضعی بهش تعلق گرفته، انتزاع می‌شود. فرض کنید وقتی ما می‌گوییم بچه‌ای که یک مال غیر را تلف می‌کند، ضامن هست، بگوییم این از وجوب اداء بدلی که متوجه بچه هست در همان زمان بچگی که ضمان به او تعلق می‌گیرد انتزاع می‌شود. هیچ کس این را نمی‌گوید. ایشان می‌گوید احیاناً حکم وضعی از یک حکم تکلیفی انتزاع می‌شود که متعلق به آن موضوع حکم وضعی نیست و در همان زمانی که او هست از او انتزاع نمی‌شود. یعنی چی؟ یعنی از این‌که ولی بچه موظف هست که از مال بچه یا از مال خودش این بدل آن مالی را که بچه تلف کرده به کسی که مالش تلف شده بپردازد، از این ضامن بودن بچه انتزاع می‌شود؟ یا ضامن بودن بچه انتزاع می‌شود از این که بعداً که بچه بالغ شد مکلف هست که بدلش را بدهد. بنابراین آن حکم تکلیفی که از آن حکم تکلیفی، حکم وضعی انتزاع می‌شود، لازم نیست حتماً متعلق به خود همان شخص که حکم وضعی در حق او وجود دارد، در حق او باشد. بلکه این حکم تکلیفی ممکن است متعلقش یک شخص دیگری باشد، حکم وضعی زمان صبی از حکم تکلیفی وجوب ادای عوضی که متعلق و متوجه به ولی هست انتزاع بشود، یا حکم وضعی که الآن در صبابت متوجه صغیر هست از حکم وضعی که بعداً، بعد از این‌که صبی بالغ می‌شود از او انتزاع می‌شود. این مطلب را مرحوم شیخ مطرح کردند، بعد مرحوم آقای خویی این را به عنوان اشکال بر مرحوم شیخ مطرح کردند، خیلی امر عجیبی است. حالا بفرمایید که شما این نحو انتزاع یک امر غیر عرفی است و امثال اینها، آن حالا یک بحث دیگر است. اصل قضیه این هست که باید دید چی شده که مرحوم شیخ انصاری اینجا اصلاً نیامده به عنوان، یعنی نکته‌ای وجود دارد مرحوم شیخ انصاری به این نکته هم توجه دارد که احکام وضعیه، ظاهر ادله این هست که اینها یک احکام مستقلی هستند. ولی یک نکته‌ای برایش وجود دارد که آن نکته باعث شده که ایشان از آن فهم اوّلیة خودشان از ادله عدول کند. آن را در واقع باید دنبال کرد. وقتی آن را دنبال بکنیم، آن شبهه‌ای که مرحوم شیخ انصاری را وادار کرده که احکام وضعیه را مستقل ندانند و منتزع از حکم تکلیفی باشند، آن شبهه را باید به آن پرداخته بشود و در مورد آن صحبت بکنیم.

آقای حائری اینجا اشاره می‌کنند که یک اصل، نکتة اصلی که به نظر می‌رسد که مرحوم شیخ، حالا من چکیدة فرمایشی که اینجا آقای حائری دارند خیلی ملخصش را عرض می‌کنم، وارد تفصیلش نمی‌شوم، تفصیلش را شما ملاحظه بفرمایید. محصّل مطلب این هست که اگر شارع مقدس آن احکام تکلیفیه را وضع نکرده باشد، بدون آن احکام تکلیفیه بخواهد حکم وضعی را جعل کند که این لغو است، چه فایده‌ای دارد. اگر آن حکم تکلیفیه را جعل کرده باشد، باز هم می‌گوییم چه نیازی دارد که حکم وضعی را جعل کند. جعل نکرده باشد که لغو است، جعل کرده باشد باز هم نیاز ندارد. اصل اشکالی که مرحوم شیخ انصاری در اصیل بودن احکام وضعیه دارد همین است که بخواهد احکام وضعیه اصیل باشند، علی ای تقدیر دو فرض وجود دارد، در هر دو فرضش هم مشکل لغویت پیش می‌آید.

آقای حائری می‌فرمایند که شبیه همین اشکال را مرحوم آقا ضیاء در مورد احکام تکلیفیه مطرح فرمودند. ایشان می‌فرمایند اصلاً احکام تکلیفیه هم یک احکام اعتباری و وضعی نیستند، تشریعی نیستند، یک احکام جعلی نیستند. ایشان می‌فرمایند ما وقتی تحلیل می‌کنیم حقیقت در مواردی که چیزی، احکام تکلیفیه را شما مطرح می‌فرمایید. به مرحلة مبادی حکم که می‌رسیم یک مرحله، مرحلة مصلحت و مفسده‌ای هست که در، فرض کنید المستطیع که حج برایش واجب هست. خب شارع مقدس ملاحظه می‌کند که مستطیع یک ویژگی‌هایی درش وجود دارد که این مناسب هست، مصلحت دارد که حج برایش واجب بشود. خب این ویژگی‌هایی که در مستطیع وجود دارد یک ویژگی‌های تکوینی هست، این امر اعتباری نیست، امر تکوینی حقیقی واقعی است. این علم شارع به آن ویژگی‌ها هم که به اعتبار این‌که شارع به همة امور عالم هست، یک امر واقعی هست و مربوط به مقام علم ربوبی هست، یا علم، حالا شارع را ائمة معصومین و پیغمبر و ائمة معصوم هم بدانیم خب آن هم مربوط به یک کیف نفسانی هست که در وجود پیغمبر و امام شکل گرفته. بعد اینجا حب و بغض و اراده و کراهت و امثال اینها شکل می‌گیرد در نفس شارع مقدس، حالا در مورد خداوند که به این شکل نیست، ولی در مورد شارع به معنای پیغمبر و امام و اینها که چیزهایی به نام حب و بغض اینجا شکل می‌گیرد که اینها هیچکدامشان امر اعتباری نیستند. اراده و کراهت در نفس مثلاً پیغمبر صلوات الله علیه شکل می‌گیرد. خب آن هم که یک امر حقیقی هست و یک کیف نفسانی هست. تنها چیزی که اینجا ما نیاز داریم آن این که شارع این اراده و کراهت خودش را ابراز کند. وقتی اراده و کراهت خودش را ابراز می‌کند مکلف ملزم می‌شود که بر طبق آن ارادة شارع رفتار کند و از آن شیءای که شارع نسبت به آن کراهت دارد پرهیز کند و اجتناب کند. و الا اگر شارع آن را بیان نکرده باشد قبح عقاب بلا بیان اقتضاء می‌کند که لازم نباشد که انسان تکلیف را انجام بدهد و اینها. پس باز در هیچ مرحله‌ای از این مراحل ما با امری به نام جعل مواجه نیستیم و اصلاً جعل چه خاصیتی دارد؟ چه فایده‌ای دارد؟ آن چیزی که شارع مقدس می‌خواست بهش برسد، ابراز اراده و ابراز کراهت، با ابراز اراده و ابراز کراهت به آن می‌رسد، دیگر بیشتر از این نیازی به این نداریم که، همین‌که مکلف بداند که شارع اینجا اراده و کراهت دارد، همین مقدار هم کافی است، از هر طریقی هم که دانست آن لزوم امتثال می‌آید و بنابراین نیازی نیست به یک چیزی از سنخ جعل و امثال اینها. این اشکالی هست که مرحوم آقا ضیاء اینجا مطرح فرمودند.

آقای حائری این دو تا اشکالی را که یک اشکال را از مرحوم آقا ضیاء نقل می‌کنند نسبت به مجعول بودن احکام تکلیفیه و یک اشکالی که از مرحوم، در توجیه کلام مرحوم شیخ انصاری ذکر می‌کنند، از کلام مرحوم آقای صدر در مقام پاسخ اینها برمی‌آیند، من این دو تا پاسخ ایشان را می‌خوانم از روی عبارتشان، و ان شاءالله فردا در مورد این پاسخ‌ها توضیح می‌دهم و بررسی این بحث، تکمیلش را فردا واگذار می‌کنیم.

ایشان می‌فرمایند که: «و الذي يستخلص‏ من‏ كلمات‏ استاذنا الشهيد (رحمه الله) في الحلقة الثالثة الإجابة عليهما بما يلي من الجوابين المتقاربين: أمّا مسلك إنكار الجعل و الاعتبار في باب الأحكام التكليفية لعدم ترتّب أيّ ثمرة عليه، فجوابه: أنّ عناصر الحكم الثبوتية في الحقيقة ثلاثة: مبادئ الحكم المتمثّلة في المصالح و المفاسد، ثمّ الحبّ و البغض، أو الإرادة و الكراهة المنبثقتين من المبادئ الاولى، أعني: المصالح و المفاسد، ثمّ تحديد مركز حقّ الطاعة بصبّ الشي‏ء في العهدة حيث قد يتّفق أنّ المولى لا يريد أن يكون مصبّ الملاك هو المنصّب في العهدة، بل يريد أن يكون مقدّمة ما لذاك المصب أو ملازمٌ من ملازماته هو المنصّب في العهدة؛ لكونه أوضح فهماً للمكلف، أو لأيّ نكتة اخرى، و كما أنّ للمولى حقّ الطاعة في ما يريده كذلك له حقّ تحديد مركز حقّ الطاعة، أو تحديد ما يريد أن يصبّه في العهدة، و يكون الجعل و الاعتبار صياغة عرفية غالبية مستخدمة للكشف عن هذا المصبّ لحقّ الطاعة، أو عن الصبّ في العهدة» این یک عبارت.

«و أمّا مسلك إنكار الجعل و الاعتبار في باب الأحكام الوضعيّة لأجل اللغويّة و عدم ترتّب أثر عمليّ عليه فجوابه ما يلي:

إنّ الأحكام الوضعية التي تعود إلى الجعل و الاعتبار الاستقلالي ذات جذور عقلائية، و الغرض من جعلها تنظيم الأحكام التكليفية و تسهيل صياغتها التشريعية، فلا تكون لغواً، فصحيح أنّه كان بالإمكان جعل أحكام الزوجيّة أو الملك من دون جعل الزوجية أو الملك،» فکر کنم ملکیة، حالا ملک عیب ندارد. «و لكن ممّا يوجب تسهيل الصياغة التشريعية لتلك الأحكام هو جعل شي‏ء مركزي اسمه الملك أو الزوجية، و ربط كلّ تلك الأحكام المتفرّقة بها، فيقال مثلًا: المملوك يحرم غصبه و المملوك يجوز لصاحبه التصرّف فيه، أو يحرم للغير التصرّف فيه و ما إلى ذلك، أو يقال: الزوج له كذا وعليه كذا، و الزوجة لها كذا و عليها كذا، فهذا تسهيل لتنظيم الامور و تقنينها اعتاده العقلاء»

خب این مطلبی هست که آقای حائری آوردند به نقل از مرحوم شهید صدر. این را حالا فردا یک توضیحی در مورد این دو تا استدلالی که به تعبیر آقای حائری این استدلال‌های متقارب هستند، اینها را عرض می‌کنم و یک مقداری در مورد این بحث صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان